أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

 در مجلس گذشته این طور كه به نظرم می‌رسد تا جایی كه حافظه اجازه می‌دهد صحبت از كیفیت ترتیب برنامه و روشی بود كه بتواند انسان را هر چه بهتر، سریعتر و بی‌دردسرتر و راحت‌تر به آن اهداف و مقاصد برساند.

 در این زمینه مطالبی عرض شد و منتهی چون بنا در این مجلس بر پاسخگویی به مسائل است و سؤالات است مطلب تا حدودی نپخته ماند و بناگذاشتم تتمّه آن را در امروز خدمت رفقا و دوستان عرض كنم و به پاسخ نسبت به سؤالها و پرسشهایی كه رسیده به آنها بپردازیم.

 اگر نظر شریف دوستان باشد در مجلس گذشته عرض شد كه نفس انسان استعداد و آمادگی برای شكل‌گیری و شكل بندی خاص را دارد چه در زمینه سعادت و تجّرد و چه در زمینه شقاوت و ابتعاد و نفسانیت. در هر دو مسئله نفس این قابلیت را دارد. هیچ كس از ابتدا با شكل‌گیری به این دنیا نیامده است. این كه خدمت شما عرض می‌كنم این مسئله حتّی در مورد انبیاء و ائمّه و اولیا هم صادق است. هیچ كس با شكل‌گیری خاص به این دنیا نیامده است. همه ما با استعداد و قابلیت، پا به این دنیا گذاشتیم. افرادی كه می‌گویند ائمّه حسابشان جدا است و آنها با یك كیفیت و وضعیت خاص به این دنیا آمدند سخت در اشتباه هستند! گرچه ائمه اینها آثار خاصّی داشتند و دارند: مثلًا در رحم مادر و در شكم مادر صحبت می‌كردند. با مادر صحبت می‌كردند، ذكر می‌گفتند. والده امام علیه‌السّلام، همه ائمّه تفاوت نمی‌كند، نسبت به سخن آنها همه گواهی می‌دهند و ذكری را كه آنها می‌گفتند، اینها می‌شنیدند.

 این مسئله راجع به سیدالشّهدا هست كه خب معروف است و همه شنیدند. راجع به حضرت بقیی‌اللَه هست كه همه شنیدند و دیگر این مطالب غیر عادی از آنها قابل صدور بوده و جای شكی هم باقی نمانده است و غیر از امام علیه‌السّلام و غیر از امام معصوم علیه‌السّلام این مسئله برای كس دیگری اتّفاق نیفتاده و هر كسی كه مدّعی سخن گفتن بشود كذب محض و افتراء و تهمت بر مذهب و مكتب است ولی حتّی این امور و امور دیگری كه سر می‌زند مثلًا راجع به حضرت بقیی‌اللَه داریم كه وقتی به دنیا آمدند اوّل اقرار به شهادتین كردند و بعد آیه شریفه و نرید أن نمنّ‌علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمّی و نجعلهم الوارثین، این را حضرت بعد از ولادت قرائت كردند و همین‌طور راجع به سایر ائمّه هم داریم كه پس از ولادت اقرار بر شهادت می‌دادند و سر به سجده‌

 می‌گذاشتند تا وقتی كه سرشان را برمی‌داشتند. این فقط و فقط اختصاص به ائمّه علیهم‌السّلام دارد نه كسی دیگر و هر كه هر چه بگوید كذب است و تهمت است وباید پاسخگوی آن باشد.

 این مسئله حتّی باعث این نمی‌شود كه ما بگوییم ائمّه از ابتدا یك شكل‌گیری خاصّی داشتند، نخیر. خود اینها هم ا لبتّه گرچه خواست و اراده پرودگار بر امتیاز بین امام و غیر امام در میان انظار است كه بعد نیایند و افرادی خودشان را متقلباً به امام وابسته كنند و اسم آن عناوین را بخواهند بر خودشان بگذارند و خب بوده دیگر در همان زمانهای قبل مگر نبوده است؟! پیغمبران دروغینی كه می‌آمدند مگر چه بودند؟ خب اینها از همین جا می‌آمدند! پیغمبران دروغینی كه آمدند، مسیلمه كذّاب آمد، انحرافاتی كه پیدا شد، حرفهایی كه متملقّان راجع به افراد می‌گفتند تمام اینها از چه بود و مردم بیچاره بدبخت هم بدون تحقیق و تفحّص قبول می‌كردند و برای همدیگر نقل می‌كردند. درست؟!! مگر در همین زمان گذشته، در همین زمان گذشته همه ما خود بنده كه شاهد بودم، ما شاهد ادّعای تصاویر در ماه نبودیم؟ مگر نگفتند كه عكس در ماه پیدا شده است؟ ما تا چقدر در خرافات گیر كرده بودیم و چقدر در این مسائل قرار گرفتیم. من خدمت رفقا عرض كردم در یك جلسه قبل عنوان كه حتّی پیرمردهای ما. مرحوم پدر ما می‌گفتند كه من در منزل نشسته بودم پسرخاله ما كه سنّش از من بیشتر است و فرد آدم خلاصه متشخّص، معمّم در همان زمان سابق، خب فردی بود برای خودش، تلفن می‌كند و به من می‌گوید كه فلانی چه نشستی كه بیا تماشا كن ببین عكس در ماه است. گفتم آخر ماه چه ربطی دارد؟!! عكس چه ربطی دارد؟! آقای فلان این حرفها چیست؟ این خرافات چیست؟ گفتند نه آقای سید محمدحسین بلندشو بیا ببین، آخر چرا شما فرض كنید كه كوتاهی می‌كنی؟! باز گفتم كه آخر این چه مسئله‌ای است كه شما مطرح می‌كنی؟ كره‌ماه تقریباً حدود نهصد و خرده‌ای هزار كیلومتر با زمین فاصله دارد عكس از كجا چه كسی رفته آن جا عكس انداخته؟! خلاصه باور نمی‌كرد. گفتم خیلی خب گفتم من بلند می‌شوم می‌آیم پای پنجره، بلند می‌شوم می‌آیم ببینم عكس می‌بینم؟ بلند شدم آمدم دیدم ماه ماه است برای خودش دارد حالا به اصطلاح هر چه بوده. شما ببینید قوه متخّیله و متوهّمه افراد چه می‌كند كه می‌آید می‌سازد، چاپ می‌كند، چاپ می‌كند می‌سازد، ابرو درست می‌كند، چشم درست می‌كند، بینی درست می‌كند، مو درست می‌كند، خب عكس همین است دیگر. عكس چیست؟ عكس مو و بینی و چانه و ابرو و نمی‌دانم فرض كنید كه و چیزهای دیگر هان؟! چقدر ما در ضعف قرار گرفتیم و در مرتبه فعلیت از آن واقعیت دور افتاده‌ایم كه برای فرد شیعه‌ای كه مكتب او، مكتب اهل بیت است، مكتب ضد

 خرافه‌پرستی است توجّه بفرمایید چه می‌خواهم عرض كنم متوجّه مطالب بنده كه می‌شوید؟ مكتب اهل بیت كه مكتب ضّد خرافه پرستی است، ضّد اعتبارات است، ضدّ مجازها و مزخرفات و امثال ذلك است، مكتب حقیقت و مكتب واقع و مكتب اتقان كه حتّی ما به سایر مكاتب طعنه می‌زنیم و بر آنها خرده می‌گیریم. الآن در مسیحیت چقدر خرافات وجود دارد؟ چقدر در این یهودیت خرافات وجود دارد؟ اگر بنده بخواهم خرافاتی كه دراین مسیحیت و یهودیت است برای شما بازگو كنم از تعجّب نمی‌توانید حتی بشنوید!! منتهی این مطالب را بیان نمی‌كنم خود ما بر مسیحیت و یهودیت طعنه می‌زنیم، آن وقت ما و آن افرادی كه مدّعی تبلیغ این مكتب هستند، خودمان در قعر خرافات و توهّمات و تخیلات گرفتار هستیم. این مال چیست؟ بخاطر نفهمی‌است. بخاطر جهالت است. بخاطر دورافتادن از واقعیت است. این مطالبی را كه خدمت شما عرض می‌كنم مطالبی است كه خب دو جنبه دارد: یكی جنبه اجتماعی دارد كه خب باید اجتماع بداند، یكی جنبه‌خصوصی و فردی و شخصی دارد كه مربوط به این فضا و مربوط به این مسئله است، در هر دو قضیه این مطلب باید روشن شود و واضح شود. مایی كه داریم بر دیگران خرده میگیریم و بر دیگران طعنه می‌زنیم و سایر مكاتب و ملل و مذاهب را به خرافات متّهم می‌كنیم، خود ما از همه آنها بدتر و در چاه خرافات غوطه‌ورتر هستیم. دیگران حالا باید بیایند بر ما طعنه بزنند و بخندند و مسخره كنند و ما را به این گونه مطالب متّهم كنند خب چرا باید این طور باشد؟ چرا آخر چه داعی در این مسائل وجود دارد؟ چه الزامی‌بر طرح این مطالب هست؟ چه الزامی‌است؟ من نمی‌فهمم، واقعاً نمی‌فهمم كه چه الزامی‌است؟ ما چه كم داریم؟ ما چه نقصانی داریم كه باید با این حرفها پر كنیم؟ آیا این خیانت به تشیع و به امام زمان نیست؟ آیا این مسئله اهانت دین و زیر پاگذاشتن مقدّسات نیست؟ اگر نیست پس چیست؟ این معنای عظمت و كرامت بخشیدن به مكتب است؟ درست؟ خیلی مسئله مسئله حسّاس است و مسئولیت بسیار بسیار سنگین است و چوب دارد، چوب دارد. شوخی كردن با مقدسّات چوب دارد، شوخی كردن با ولایت امام علیه‌السّلام چوب دارد، غیرت خدا در این جا طلوع می‌كند و تجلّی می‌كند. با امام نباید شوخی كرد، با معصوم و مكتب معصوم نباید شوخی كرد، آن فقط دوازده امام بودند كه وقتی می‌آمدند در این دنیا شهادتین می‌گفتند و سر به سجده می گذاشتند و همه هم می‌شنیدند و در همان زمان هم شهادت می‌دادند التفات كردید؟! درست؟ اینها بخاطر چیست؟ به خاطر سادگی ما و تمّلق عدّه‌ای و مسامحه عدّه‌ای. این سه مسئله وقتی كه با هم توأم بشود نتیجه آن چه می‌شود رواج خرافات و رواج توهمّات و از بین رفتن دین و اصالت تشیع و

 اهانت به مكتب، این است قضیه و پاسخ آن خیلی مشكل است. خیلی سخت است. درست؟!! این نكته. نكته‌ای است كه از نقطه نظر تربیتی باید ما خیلی به این مسئله توجّه كنیم. اگر آن زمانی كه ما می‌گرفتیم باید ارج و قیمت هر شخصّی درست سنجیده شود و اغراق نشود و افراط نشود و تعابیری كه گفته می‌شود تعابیر مناسب با شخصیت هر كسی باشد و قدم بالاتر گذاشته نشود و در حریم عصمت با كسی وارد نشود و عصمت و ولایت و امامت محفوظ باشد، آن زمان اگر به این مطالب ما توجّه می‌شد، آن وقت كار به این جا نمی‌رسید. درست؟!

سر چشمه شاید گرفتن به میل‌ \*\*\* چو پُر شد نشاید گذشتن به پیل‌

 بزرگان در روش تربیتی خودشان همیشه این مسئله را تذكّر می‌دادند كه قدم اولی كه برای گناه برداشته می‌شود. نفس آمادگی برای قدم بعد را پیدا می‌كند. بارها این مسئله را از بنده شنیدید كه نفس انسان باید همیشه در مقام پیشگیری با او عمل كرد نه در مقام درمان. وقتی یك بیماری بیاید خودش را واكسینه كند و درمان كند دیگر داعی ندارد بعد برود قرص بخورد، آمپول بزند، جراحّی كند، پدرش دربیاید. خب از اوّل جلو را می‌گرفت. از اوّل نمی‌گذارد به آن جا برسد. بسیاری از مسائلی كه با بنده توسّط دوستان مطرح می‌شود، تمام اینها بخاطر عدم توجّه به پیشگیری است. اگر پیشگیری انجام بشود دیگر ابتلاء نمی‌ماند تا این كه آقا چه كنیم؟ آقا چه كنیم؟؟!! آقا چه كنیم خب می‌توانستید جلوی این قضیه را بگیرید، می‌توانستید كاری انجام بدهید كه نوبت به این جا نرسد. آن هزینه‌ای كه باید برای درمان پس از ابتلاء پرداخت یك صدمش درباره پیشگیری نیست. این روش روشی است كه بزرگان همیشه نسبت به نظام اجتماعی و نظام سلوكی هر فرد (عرض كردم این مسئله كه من امروز مطرح می‌كنم درهر دو جنبه كاربرد دارد و در هر دو جنبه باید به این مسئله توجّه شود) در وهله‌اوّل نسبت به نظام اجتماعی كه وظیفه مسئولین همیشه پیشگیری است نه درمان بعد از ابتلاء، آن خیلی هزینه برمی‌دارد. خیلی ابتلاء می‌آورد خیلی جامعه را دچار نابسامانی و ناهنجاری می‌كند. باید پیشگیری كرد و به واسطه پیشگیری هزینه بسیار كمی پرداخته می‌شود و مصرف می‌شود و مسئله دوّم برمی‌گردد به نحوه تربیتی خود ما، نحوه‌سلوك ما، نحوه تهذیب ما و نحوه عملكرد ما و رسیدن به آن مطالب. اكثر مطالبی كه بزرگان نقل می‌كنند بر این اساس دور می‌زند. جلوی گناه از اوّل باید گرفته شود زمینه گناه از اوّل نباید پیدا شود ارتباطات از اول باید مشخّص شود.

 در این وصیت نامه‌ای كه بنده ترجمه كردم و خیال می‌كنم به همین نزدیكی شاید دیگر

 مقدّمات آن تمام شود و آماده شود. در آن جا رفقا خواهند دید و دوستان ملاحظه خواهند كرد كه چطور در اسلام روی پیشگیری تأكید شده است و تمام مسائل و مصائبی كه در روابط اجتماعی ما امروز مشاهده می‌كنیم و تمام مفاسدی كه می‌بینیم به واسطه عدم توجّه به این مسئله است كه به آن چه كه در اسلام گفته شده است الآن عمل نمی‌شود و برخلاف آن دارد عمل می‌شود به نحوی كه اگر امروز ما بیاییم و بخواهیم آن حیثیت فرهنگی و جنبه تفكّر جامعه را برگردانیم، اصلًا دچار مسخره و طعنه می‌شویم آقا این حرفها چیست؟ این مسائل چیست؟ برویم جلو اگر قرار بر این است پس برویم دیگر همین طور پس دیگر برویم، وقتی این مطالب معنا ندارد و این مربوط به زمانهای گذشته است پس به همین كیفیت ادامه بدهیم و خواهیم دید كه به كجا خواهیم رسید در آن جا بنده مطالبی را عرض كردم. انشاءاللَه دوستان بعد از این كه چاپ شد آنها را مشاهده خواهند كرد كه هیچ چاره‌ای نیست كه در جایی كه یك زن قاضی آمریكایی كتابی می‌نویسد برای نجات بشریت از فضای امروز و در آن جا تصریح می‌كند (یك مسیحی) تنها راه نجات جوامع امروزی عمل به دستورات اسلام است. ببینید یك زن مسیحی و قاضی خانواده در آمریكا، در نیویورك، كتاب می‌نویسد و كتابش هم ترجمه شده است و احتمالا آن هم چاپ می‌شود البتّه بنده مدّتی قبل این را مطالعه كرده بودم خیلی وقت چند سال پیش مطالعه كرده بودم هنوز ترجمه نشده بود. آن در آن جا تصریح می‌كند كه فقط و فقط راه درمان و گریز از مفاسد اجتماعی امروز عمل به دستورات اسلام كه همان پیشگیری است، همان پیشگیری است. منتهی ما عمل نمی‌كنیم خب وقتی عمل نمی‌كنیم خب پیش می‌آید سلولّهای ما با سلّولهای هزار وچهارصد سال پیش فرقی نكردند. گلبولهای ما با آن چه را كه قبلًا بوده تفاوت نكرده. سلولّهای مغزی، نحوه متابولیسم، مزاج ما، فیزیولوژی ما تمام چیزهای ما همان است نفس ما همان نفس است. خواستهای ما همان خواست است. إنانیت ما و تفرعن ما و بلندمنشی ما و خودمحوری ما همان است، بلكه بالاتر هم رفته است الحمدلله. خیلی بالاتر رفته است. فقط ما در قرآن می‌شنویم كه از لسان فرعون خداوند می‌فرماید أنا ربكم الأعلی: من پروردگارم الآن ماشاءاللَه خیلی أنا ربكم الأعلی وجود دارد. آن موقع یكی بود ولی الآن در هر كوی و برزنی و به تعداد هر افرادی چرا بخواهیم حالا مسئله را خیلی متشخّص كنیم و مصداق برای آن تعیین كنیم. خود هر یك از ما یك‌ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى‌ ای هستیم! باید این مسئله شكسته شود و از بین برود تا به مقام عبودیت برسیم. جلو را باز كنیم من هم همان فرعون می‌شوم، تفاوتی نمی‌كند، هیچ فرقی نمی‌كند. این طور خیال نكنید كه آن فرعون یك آدم بود نه آقاجان بنده خودم آن فرعون را

 دیدم. در یكی از موزه‌ها خود آن فرعونی كه می‌گفت أن ربّكم الأعلی یك آدم، آدم معمولی بود. قدّش مشخّص بود. اینها مومیایی كرده بودند وضعیت او، خصوصیت او، همه مثل آدمهای معمولی بود چه بود؟ به نفسش آمد عمل كرد به خواستهای خودش آمد عمل كرد. به آن منویاتّش عمل كرد. آمد آن چه را كه مربوط به ربّ او بود به خود گرفت و آن چه را كه مربوط به عبودیت او بود به ربّ واگذار كرد. رسید به جایی كه‌ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى‌ می‌گفت و افراد را به عبودیت و سجده بر خود دعوت می‌كرد مگر ما نیستیم مگر ما الآن نیستیم؟ مگر ما افراد را الآن دعوت به عبودیت و سجده به خود نمی‌كنیم؟ مگر سجده حتماً باید فرض كنید كه روی زمین بیفتد؟ هان؟! هزار جور سجده داریم! هزار جور عبودیت داریم، هزار جور خضوع داریم، همین كه شخصی نمی‌تواند كلام حق را بگوید، یعنی سجده كرده است. همین كه یك نفر نمی‌تواند یك مطلب واقع را به زبان بیاورد یعنی بیا سجده كن. قضیه چیست؟ مگر غیر از این است؟ فرعون مگر به افراد نمی‌گفت ساكت شوید حرف نزنید هرچه من می‌گویم گوش بدهید؟ خیلی خب مشكل نداریم. تفاوتی نمی‌كند. چهره یكی است. همان هم اگر آن موقع نفس خودش را در مقام تربیت قرار می‌داد، همان مثل یكی از افراد عادی بود، حتّی شاید به مقام ولایت و اولیای الهی هم می‌رسید ولی نكرد، گوش نداد. این استعداد برای شكل گرفتن را تبدیل كرد به فعلیت ابتعاد از خدا، به فعلیت انانیت، به فعلیت مقابله، به فعلیت ربوبیت ساختگی و ربوبیت قلّابی و ربوبیت تقلّبی و ربوبیت شیطانی و اهریمنی خودش كرد، نه جبرئیل آمد در سرش بزند و نه شیطان آمد بر او مسّلط شود. شیطان كاری نمی‌تواند انجام بدهد. اگر شیطان می‌تواند كاری انجام بدهد خب ما كه الآن نباید این جا باشیم. باید بلند شویم برویم جاهای دیگر. شیطان فقط وسوسه می‌كند. از آن روزنه‌هایی كه هر شخصی در نفس او برای انحراف وجود دارد از همان روزنه‌ها وارد می‌شود. هر شخصی روزنه‌های خاصّ به خودش را دارد و ممكن است دو نفر با هم اشتراك نداشته باشند. خواستهای افراد، سلائق افراد، تفكّرات افراد، سعه وجودی افراد، آن افكار افراد همه مختلف است، دو نفر یك جور نیستند و شیطان یك درسی خوانده و در یك مكتبی تعلیم گرفته است كه با تمام افراد از همان نقطه خودشان وارد می‌شود با من با تفكّرات من وارد می‌شود. با شما با تفكّرات شما و با شما و نباید تصوّر كنیم كه اگر الآن ما آمدیم و برخلاف دیگران كار نیك انجام دادیم و روش صحیح در پیش گرفتیم از گزند شیطان دور ماندیم ابداً او از همین كار نیك ما جلو می‌آید، از همین طرز تفكّر ما جلو می‌آید. به اسم خدا و پیغمبر جلو می‌آید، به اسم دین جلو می‌آید، به اسم احیاء دین و احیاء اسلام و تبلیغ شعائر دین جلو می‌آید. تبلیغ شعائر دین. این جا

 می‌گویند كه انسان باید دستش در دست یك خبیر باشد. اگر نباشد از همان راه می‌آید و زمین می‌زند.

 بعد از زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه همین خطر پیش آمد. همین كه الآن دارم به شما عرض می‌كنم، همین پیش آمد. از راه دروغ جلو آمد. بنده بخشی از آن را دیدید كه در جلّد دوّم اسرار، بخشی از آن مسائل را به نحو كلّی عرض كردم، یكی دو مصداق هم ذكر كردم. از راه دروغ جلو آمد، خب بنده پسر مرحوم آقا هستم. از حالات ایشان خبر داشتم. از كیفیت سلوك ایشان خبر داشتم. این حرف ایشان نیست من چهل سال با یك همچنین مردی زندگی كردم. در مرض و صحّت با او بودم. در سفر و در حضر با او بودم. این حرف نمی‌آید، این حرف نمی‌آید و از یك همچنین شخصیتّی این حرف امكان ندارد تحقیق می‌كردم معلوم می‌شد دروغ است آقا از خودش درآورده است، درآورده است. چاپ كرده است چاپخانه كه نمی‌آید هوشمند نیست كه بیاید دروغ را تشخیص بدهد هر چه به او بدهی در كاغذ از آن طرف بیرون می‌آید. در چاپخانه فقط همین است كه آن را كه می‌نویسی روی كاغذ بیرون می‌دهد، خودش كه تشخیص نمی‌دهد كه این مطلب با واقع منطبق است یا نه؟ او قدرت تشخیص ندارد. درست؟! دروغ آمدند به پدر ما نسبت دادند. دروغ آقا دروغ، تهمّت. آمدند بر ایشان زدند. خب بعضی از اینها مشخّص است. آمدند مكاشفه به دروغ معنا كردند دیدید در آنجا بنده یك مورد آن را گفتم. یك شخصّی آمد به من گفت. مدّتی گذشته بود. مرحوم آقا در حرم، حرم امام، رضا بین الطّلوعین هم بود. نشان می‌داد كه حالا از حرم هم شاید برگشته بود. مرحوم آقا را در حرم الآن بله ایشان در آن جا بودند ایشان فرمودند این منزل كذایی یك منزلی بود، مرحوم آقا گفتند این را به فلانی بگو كه این را ابتیاع كند و بخرد و شما را در آن جا اسكان كند و به اسم شما هم بكند. گفتم عجب آقای خوبی!! دیگر مثل این كه قبل از این كه به فكر ما باشد به فكر شاگردان و كسان دیگر افتاده است. برایش ابتیاع كند و به اسمش هم كند، محضری!! ایشان خیلی قشنگ مكاشفه خیلی دقیق و خیلی خوب و هیچ شكّ و شبهه‌ای هم در احتمال خلاف نمی‌رود و شما را مسئول چاپ و طبع آثار من كند، آثار مرحوم آقا.

 ما هر چه با خودمان فكر كردیم، با این عقل ناقصمان، چرتكه انداختیم فلان آن موقع هنوز كامپیوتر نیامده بود، تازه آمده بود كه آخر چه جور درمی‌آید؟ این در شغل خودش من پنجاه تا به او ایراد دارم این چه ربطی دارد به كتاب آقا؟ به مطالب آقا؟ كتابهای آقا كتابهای علمی، تخصّصی، الآن بعضی از كتابهای ایشان، بیست سال درس فلسفه و عرفان نظری می‌خواهد، اگر كسی بفهمد. آخر

 كسی كه نمی‌داند كه پنج تا انگشت دارد یا شش تا چگونه بیایند این كار را بكنند؟!! كه ما دیدیم نمی‌شود، هیچی نگفتیم و بعد گفتم خیلی خب حالا ما برویم یك تحقیقی بكنیم راجع به منزل و قیمت منزل و اینها را ببینیم چه می‌شود؟ بعد یكی را فرستادیم، حالا برویم ببینیم علی كلّ حال گرچه اصلًا جور در نمی‌آید حالا پی آن را بگیریم ببینیم به كجا می‌رسد؟ بالاخره برای تفنّن هم بد نیست حالا تفنّنی داشته باشیم ما كه همه چیز دیدیم این هم روی آن. بعد معلوم شد كه این آقا فرض كنید كه قیمت این ساختمان چقدر است؟ بیست میلیون فرض كنید این می‌گوید چهل و پنج، پنجاه میلیون. چیز بی ربطی است! این حرفها مدّتی گذشت ما ایشان را دیدیم به ایشان گفتم فلانی این شما راجع به قیمت این ساختمان تحقیق كردید؟ سؤال كردید گفت بله من آقای فلانی را فرستادم و اسم یك نفر را برد و فرستادم و این یك قیمتی داد، البتّه آن جا یك شوخی هم كرد كه حالا ما مسئله را دیگر رد شویم و بله یك به اصطلاح شوخی كرد و گفتم كه خب پس بنابراین با این قیمتها معقول نیست، اصلًا عقلایی نیست. گفت خب بله دیگر نمی‌شود گفتم پس من یك خواهش از شما می‌كنم این دفعه اگر مرحوم آقا را در مكاشفه دیدید بگویید اوّل یك سری به بنگاه بزنند این قیمت خانه‌ها دستشان بیاید آن وقت بعد به شما امر بفرمایند كه به فلانی بگو كه حالا برای شما چیزی بخرد، دیگر متوجّه شد كه مچ او باز شده است!!

 شما ببینید مكاشفه دروغ می‌آیند برای بنده نقل می‌كنند. التفات كردید؟ خب حالا یكی را من باز كردم. آن هزاران هزاری كه به بقیه می‌گفتند چه؟ همه كه مثل من نیستند كه از خصوصیات و مسائل مطلع باشندو خلاصه مچ بگیرد. كسی می‌آید تازه می‌آید تازه دو روز است آقا را دیده یا اصلًا ندیده، آن قدر هم اطّلاعات ندارد، آن قدر آگاهی ندارد وقتی كه نگاه كند ببیند یك همچنین آدمی‌خوش صحبت، خوش بیان، جاذب اتّفاقاً خیلی هم قشنگ صحبت می‌كرد و خیلی جاذب بود، گیرا بود. خب چه می‌شود؟ نتیجه چه خواهد شد؟ نتیجه این است كه دل و دین در گرو این دروغ می‌بازد و دنیا و آخرتش را به پای این دروغها و به پای این تهمت‌ها و به پای این خرافات و به پای این مسائل غیر واقعی و وساوس شیطانی قرار می‌دهد، درست؟ مگر نشد؟ خب شد دیگر. خب این به جای خود، از آن طرف شیطان وقتی دید به این مقدار نتوانست، جلوی دروغ گرفته شد. جلوی تهمت گرفته شد. جلوی اینها گرفته شد. آمد و راه بسیار خطرناك و بسیار موذیانه و بسیار مهیبی را طی كرد یعنی دیگر آخرین ضربه خودش را آمد وارد كرد از راه مشاهدات واقعی خب حالا این كه دروغ بود، این كه از اوّل پیدا بود، ما هم از همان جا جلویش را گرفتیم و مسئله را بستیم و تمامش‌

 كردیم خیلی خب آمد از راه واقع، افراد می‌آمدند مسائلی را مشاهده می‌كردند وقتی كه انسان نگاه می‌كرد می‌دید مطالب درست است، مطالب درست است. یك جای قضیه گیر دارد. (اینهایی كه امروز خدمت شما عرض می‌كنم بسیار مطالب دقیقی است یعنی همان نگرانی‌هایی كه ما تا به حال داشتیم، آن نسبت به مطالب، چه مسائل كلّی و چه مسائل جزئی امروز داریم مشاهده می‌كنیم، اینها را باید در نظر گرفت آمد) از راه واقع مثلًا آمد رفت به خواب یك نفر كه فرض كن فلان شخص فردا ساعت چند در منزل می‌آید واقعاً آن هم می‌آمد درست است؟! خب این كه دیگر نمی‌شود خواب شیطانی باشد. واقعیت انجام شده است، واقعیت پیدا شده است، درست شد؟ می‌آمد به مكاشفه، به مكاشفه یك نفر، یكی از دوستان بود نقل می‌كرد می‌گفت كه من به سفر عتبات رفته بودم، آن جا در سفر عتبات در حرم ائمّه علیهم‌السّلام، دیگر بالاتراز این؟! سفر عتبات، سفر معنویت، حرم امام علیه‌السّلام، یك نفر از بستگانش از بستگان بسیار نزدیكش در حرم موسی بن جعفر یك تقاضایی كرده بود، تقاضایی كرده بود این شخص در تهران تقاضای او را می‌فهمد. شب وقتی به او تلفن می‌زند كه امروز در حرم موسی بن جعفر گوشه ضریح ایستاده بودی، این تقاضا را نكرده بودی؟ چه؟ چه شد؟ من آن جا، این این جا و این كجا و واقع و راست و درست ولی این كه بود؟ شیطان بود! این شیطان بود. برای چه؟ دارد دانه می‌پاشد، دارد دام می‌گذارد، دارد زمینه سازی می‌كند برای مطالبی كه باید القاء كند. این می‌آید جلو همان موقع وقتی كه به من این مطالب می‌رسید می‌گفتم كه این مسائل، شیطانی است می‌گفتند آقا چطوری شیطانی است؟ در حرم امام است. می‌گفتم مگر در حرم امام شیطان نیست؟ نه چگونه ممكن است باشد؟ گفتم پس این دزدهایی كه در حرم امام می‌گیرند، جبرائیل به آنها وحی كرده است؟ مگر در خود حرم امام جیب‌برها را نمی‌گیرند؟ جیب بر نبود، یك وقتی در همین حرم موسی بن جعفر جیب خود من را داشتند می‌زدند!! خب مگر شیطان نیست؟ مگر در حرم خود امام چشم خائن نیست؟ چشم ناپاك نیست؟ هست. پس آن جا هم شیطان هست فرق نمی‌كند حالا چون حرم، حرم امام است همه چیز تمام است؟! نخیر این طور نیست. در كعبه هم شیطان است، در خود كعبه كه ما نماز می‌خوانیم شیطان است. نمی‌دانم این قضیه را برای شما نقل كردم یا نه؟ یك نفر برای خودم نقل كرد كه وقتی كه باب كعبه را باز كرده بودند روز نمی‌دانم هفتم یا هشتم كه باز می‌كنند بعد می‌روند تمیز می‌كنند می‌شویند با عطر و گلاب و اینها عطرآگین می‌كنند تمیز می‌كنند و یك عدّه از افراد می‌روند. خودش می‌گفت شنیدم فلان شخص و فلان شخص، اسم نمی‌برم فلان شخص داشت به آن یكی می‌گفت: یادت باشد در كعبه، جایی كه‌

 قبله‌گاه مسلمین است، بهترین جایگاه در روی زمین، زیر عرش خدا، محلّ ولادت امیرالمؤمنین درست شد؟!! آقا یادش آمده دارد به این می‌گوید وقتی برگشتیم تهران بیا در دفتر من راجع به آن معامله كه با هم صحبت كردیم یادت نرود صحبت كنیم!! به به به به!! آن وقت ما مبلّغ دین هستیم، ما اسممان را گذاشتیم مبلّغ دین گذاشتیم و مبلّغ دیانت هم هستیم خیلی عالی است!! همه جا شیطان است لذا در هیچ نقطه از مكر شیطان ما نباید ایمن باشیم، درست؟! خب حالا من در همان موقع گفتم كه این شیطان است و به واسطه همین مطالب خدا می‌داند چه عدّه از افراد گمراه شدند! توسّط همین شخص و همین مطالب راست، مطالب راست. درست شد؟!! رسید به یك جا كه من آمدم و صریحاً با او مقابله كنم ندا از آن طرف آمد از مرحوم آقای ما البتّه مرحوم پدر قلّابی ما، همان شب كه دیگر كه با فلانی ارتباطت را باید كم كنی! خب من چه گفتم؟ مگر من حرفی زدم، نه شما اینها را قبول نداری این مطالب را قبول ندارید، در حالتی كه این مطالب همه راست است. گفتم خیلی خب حالا ما آستینمان را بالا می‌زنیم و می‌آییم به حول و قوّه خدا این دفعه می‌خواهیم مچ جناب شیطان را بگیریم، نه دیگر. وقتی كار به این جا می‌رسد كه دیگر از بحث مطالب واقعی روی شعار می‌رود. دیگر روی شعار می‌رود، دیگر روی تهمّت می‌رود، گفتم بسیار خب، من جلوی مطالب واقعی را می‌گیرم بسیار خب این دفعه اگر مرحوم آقا را شما زیارت كردید چون از آن جا بود، مطالب از آن جا می‌آمد، دیگر به ایشان بگویید آن چه كه بین من و شما، در فلان قضیه اتّفاق افتاد چگونه با این مطالبی كه امروز از طرف شما مطرح می‌شود چگونه وفق داده می‌شود؟ یك قضیه خاصّی بود البتّه نه اسم بردم (اگر مرحوم آقا است باید دیگر بفمهد بالاخره یك واقعه‌ای بوده است) نه اسم بردم كه بهانه به دست آن واسطه بیاید و نه این كه بیش از این توضیح دادم كه به اصطلاح بشود برای آن تأویل و توجیه كه بحمداللَه همه جا هست از این تأویلات و توجیهات پیدا شد، بسیار خب. وقتی كه این مطلب را گفتم دیگر راه بسته شد، وقتی بسته شد این از آن جا آمد دیگر از این دفعه صحبت كردن با فلانی بر شما حرام است! عجب خب من كه سؤالی نكردم، من كه فحشی ندادم، من كه سّبی نكردم، من كه حرف خلاف نزدم، چه شد؟ راه بسته شد. یعنی جلوی نفوذ شیطان را نسبت به این فرد تا گرفتم، تا گرفتم آمد این مسئله را مطرح كرد. خب گفتم بگویید ببینم كجای حرف من ایراد داشت؟ كجایش اشكال بود؟ من یك سؤالی از شما كردم، جوابش را برای من بیاور. چرا فحش می‌دهی؟ چرا حرام است می‌گویید؟ ببینید یك روش است. یك روش است و همیشه هست از زمان خلقت آدم ابوالبشر تا روز قیامت هست. وقتی كه در قبال حق حرف نیست، تهمت، دورباش. تهدید

 تهدید و بعد انجام مطلب. قضیه چیست؟ مسئله این است. این جا بود كه دیگر مسئله برای خود آن شخص روشن شد وقتی برای خود او روشن شد كه این راه باطل است، خود شیطان آمد و گفت دیگر با شما هم من ارتباطم را قطع كردم. یعنی چه؟ یعنی مرحوم آقا. ارتباطم را با شما قطع كردم ببینید تا كجا مسئله جلو می‌آید؟ یعنی شما نمی‌توانید و ما نمی‌توانیم در هیچ برهه‌ای از برهه‌ها خودمان را منزّه و مبرّی و مبتعد از مسائل و حیله‌های شیطان قرار بدهیم. روی این جهت بزرگان همیشه پیش‌بینی می‌كردند و این مسئله را هم خدمت شما عرض كنم این مسئله هم اختصاص به ما ندارد، حتّی برای پیامبران، حتّی برای ائمّه، حتّی برای رسول خدا هم مسئله است.

 ارزش دین اسلام و مكتب اسلام بر توحید است و در توحید امتیاز نیست، همه بندگان نسبت به موازین و نسبت به مبانی و قواعدی كه خداوند آن را برای ما آورده است همه یكسان هستند، حتّی پیغمبر. حتّی پیغمبر بر این مسئله، تازه ایشان باید بیشتر رعایت كند و بیشتر باید متوجّه این مسئله و این قضیه باشد. در آیه قرآن مگر نداریم‌[[1]](#footnote-1) آه آه یعنی بالاترین ضربه و شدّتی را كه خداوند می‌تواند به یك نفر اعمال كند نسبت به پیغمبر آورده است، خیال می‌كنید این پیغمبر از خودش حرف می‌زند ای مردم؟ اگر یك كلمه بخواهد از خودش حرف بزند، یك كلمه بخواهد بیخود دلسوزی كند، یك كلمه بخواهد بر مصالح خودش بگوید، ما چنان او را با ید قدرت می‌گیریم و رگ حیاتی و نخاع او را بیرون می‌كشیم! چه كسی پیغمبر. رسول خدا، خاتم انبیاء و فخر عالم وجود، این می‌شود مسئله، مسئله توحید. هیچ تفاوتی نمی‌كند در یك جا رسول خدا آمد و به توقّع و تصوّر این كه وحی مرتّب و مستمّر برای او می‌آید، وقتی كه آن شخص از راجع به یك قضیه از حضرت سوال می‌كند، خب حضرت نمی‌داند، وحی نیامده حضرت می‌فرماید فردا بیا و من جوابت را می‌دهم. یك انشاءاللَه پیغمبر نگفت، چهل روز وحی از پیغمبر قطع شد. چرا انشاءاللَه نگفتی؟ چرا انشاءاللَه نگفتی؟ باید می‌گفتی. فردا بیا انشاءاللَه، اگر خدا بخواهد، اگر خدا بخواهد یعنی چه؟ یعنی پای من در كار نیست. مسئله دست من نیست. به همین مقدار، به همین مقدار البتّه همه اینها در مقام تربیت است یعنی خود رسول خدا در آن جا در مقام تربیت باید تربیت شود. منتهی تربیت او كجا، تربیت ما كجا؟ تربیت ما این است كه دروغ نگوییم و تهمت به مردم نزنیم و تقلّب نكنیم، این تربیت ما است. تربیت رسول‌

 خدا این است كه حتّی در جریان مشیت خدا، حتّی روال عادی و روال روزمرّه را هم در نظر نیاورد، این جا دیگر خیلی اسرار است. در نظر نیاورد فقط و فقط به یك نقطه توجّه كند و آن عبارت از اراده خدا است، نه از كجا حالا چون هر روز جبرائیل می‌آید پس بنابراین وعده دادی؟ نه!! نمی‌بایست وعده بدهی. پس انشاءاللَه را نگفتی؟ حالا كه نگفتی حالا بگذار هر روز بیاید پیش تو، آقا فردا آمد رسول خدا واللَه جبرائیل نیامد چكار كنم؟ پس فردا آمد، نیامده. من هم مانده‌ام چرا دو روز این قضیه به تأخیر افتاده است؟ خب این جا چه می‌شود؟ این جا وقتی كه رسول خدا بگوید نشد، آن طرف می‌گوید ا پس شما هم رسول خدایی می‌گوید؟! به پیغمبر نه این كه نگوید و خدا می‌خواهد كه این به پیغمبر این را بگوید! توجّه كردید؟ خدا می‌خواهد به پیغمبر بگوید شما كه ادّعای رسالت می‌كردی پس كو؟ یك روز، دو روز، پنج روز، یك هفته، ده روز، پانزده، بیست پس چه شد؟ پیغمبر باید سرش را بیاندازد پایین، ما اشتباه كردیم انشاءاللَه نگفتیم. هی سرش را بیاندازد پایین تا متوجّه شود، برگردد كه چرا این طوری شد؟ این نفس برگردد دیگر بخواهد نخواهد انشاءاللَه می‌گوید، عوض شده است. این دیگر عوض شده است. ما مگر اتوماتیك نفس نمی‌كشیم؟ بخواهیم نخواهیم من دارم صحبت می‌كنم شما به من توجّه می‌كنید، هیچ به فكر نفس كشیدنتان افتادید؟ نه. چرا؟ چون عادت است. این نفس كشیدن حالا غیر از آن چیزهایی كه مسائل غیراختیاری مانند ضربان قلب و اینها كه آنها هم اختیاری است، درست؟! ولی نفس كشیدن كه عادی است. البتّه غیرعادی هم در شب است كه به واسطه عصب سوّم است كه در این جا است كه آن تحریك، تحریكات غیرارادی است، چون انسان در خواب اراده ندارد ولی الآن كه اراده داریم در بیداری با اراده ولی این اراده ما آمده با ما یكی شده است. دیگر لازم نیست برای هر نفس كشیدن فكر كنیم، اراده كنیم، یك نفس بكشیم. بخواهیم، نخواهیم این اراده دارد همین‌طوری انجام می‌شود. خدا می‌خواهد كه رسول خدا این جوری شود یعنی وجودش بشود انشاءاللَه. بخواهد نخواهد می‌گوید انشاءاللَه و این چهل روز كار دارد، چهل روز. همان چهل روزی كه برای حضرت یونس اتّفاق افتاد، ببینید؟ چطور با همدیگر اینها پیوند پیدا می‌كنند؟ آن هم باید چهل روز برود در شكم ماهی و ذكر یونسیه بگوید، رسول خدا هم باید چهل روز ذكر یونسیه بگوید. آن هم باید این را بگوید تا اینكه آن عنایت خدا او را عوض كند، برگرداند. پس رسول خدا با ما چه فرقی می‌كند؟ ما با رسول خدا چه فرقی می‌كنیم؟ هر دوی ما در مسیر كمال قابل استعداد هستیم. او رفت. او بدش نیامد وقتی كه با خدا قهر كند دین را كنار بگذارد؟ همه چیز را، نه متنبّه شد، متوجّه شد و اشتباهش را دید، استغفار كرد. ذكر یونسیه در سجده‌

 گفت. حالت خودش را تغییر داد بعد از چهل روز وقتی عوض شد جبرائیل آمد. چهل روز باید این مسیر طی شود، درست؟! خب این قضیه مربوط به ما هم هست. این اذكاری كه می‌دهند، این اربعینّیات، این مراقبات، اینها مال چیست؟ مال همین است، حالا برای رسول خدا به آن نحو بود، برای ما هم دیگر به انحاء دیگر خواهد بود. آن وقت صحبت در این جا این است كه انسان، انسان، نباید كاری كند. این مسئله خیلی مهّم است، انسان نباید كاری انجام بدهد كه به واسطه عمل او، افراد سودجو و افرادی كه زمینه انحراف دارند بتوانند سوء استفاده كنند و این خیلی مسئله مهمی است. هم نسبت به فضای شخصی و هم نسبت به فضای اجتماعی. چون بالاخره اگر یك شخصی، یك حرفی بزند به مقتضای شخصیت خودش و آن انظاری كه پشت مسئله است، كلام او دارای عواقب و دارای تبعاتی خواهد بود و به هر مقدار كه این موقعیت در انسان خطیرتر باشد، مسئولیت كلام او و مسئولیت رفتار او هم در قبال فرد و در قبال جامعه بیشتر خواهد بود. هر مقدار كه این مسئله شدیدتر باشد، مسئولیت، مسئولیت شدیدتر است. اولیاء الهی هیچ وقت بهانه به دست افراد نمی‌دادند و جوری صحبت نمی‌كردند كه دیگران بیایند و سوء استفاده كنند.

 یك وقت مرحوم آقا به من فرمودند كه فلان شخص در نجف كارهایی انجام می‌داد، افراد به او مراجعه می‌كردند، مرد بزرگی بود، با مرحوم قاضی خیلی ارتباط داشت، اسمش را الآن فراموش كردم. بله مرحوم طالقانی، مرحوم طالقانی، مرحوم آقا سید مرتضی طالقانی ایشان با مرحوم قاضی خیلی ارتباط داشت، منتهی در مسیر عرفان نبود. حالات خوشی داشت، از صلحا بود، از عبّاد بود، كارهایی می‌كرد. امور غیرعادی و خارق العاده انجام می‌داد و معروف بود. هر روز صبح در خانه او یك صف دویست و صد متری بود، آن یكی دلش درد می‌كرد، آن یكی قرض داشت، آن یكی نمی‌دانم دعوایش شده بود، خلاصه از این مسائل هست دیگر دنیا كه دیگر خالی از این مطالب نیست و این گاهی از اوقات اصلًا از شدت تزاحم مردم و تهاجم مردم بلند می‌شد بیرون می‌رفت. ولی مرحوم قاضی این طور نبود، شخص می‌رفت پیش مرحوم قاضی می‌گفت دلم درد می‌كند می‌گفت خب بلندشو برو دوایت را بخور، حالا اگر هم یك كاری می‌كرد دیگر جلویش نمی‌گفت خب برو من تصرّف كردم، فلان كردم، خوب خواهی شد. آن می‌رفت گیاه می‌خورد و این هم در این وسط كار حالا تصرّف می‌كرد. اینها رند هستند، نمی‌گویند، خودشان را لو نمی‌دهند، عرفا، اولیای خدا این طور نیستند كه بیایند و خودشان را درمعرض افراد نادان قرار بدهند، جّهال قرار بدهند، افراد نپخته قرار بدهند. مرحوم آقا می‌فرمودند، مرحوم قاضی این طور نبود. اگر هم یك وقتی كاری می‌كرد

 مطلبی انجام میداد، جوری انجام نمی‌داد كه آن شخص متوجّه بشود. آن شخص خیال می‌كرد كه بر اساس همین مسائل ظاهری است در صورتی كه حالا تصرّف او بوده است. نمی‌آمد به او بگوید. درست شد؟ خب در حالی كه ما این مطالب را از بعضی می‌شنیدیم و اكثر این مسائل هم خلاف بود و اكثر اینها خلاف بود. آن كسانی كه سابق می‌آمدند و راجع به مسائل ظهور صحبت می‌كردند و به مردم می‌گفتند و اكثر آنها هم خلاف درآمد، خود بنده شنیدم از بعضی از آنها مطالبی و یكی و دو تا هم نبودند و تا به حال وعده‌های آنها گرچه مشخّص بود ولكن تابحال محقّق نشده است. پس چه شد؟ این وعده‌ها چه شد؟! خود بنده شنیدم!! آخر یك وقتی فرض كنید كه ما می‌گوییم، انشاءاللَه ظهور نزدیك است، ولی دیگر تعیین كه نمی‌كنیم، ما چه می‌دانیم كه چه وقت است؟ این فقط مربوط به مشیت الهی است و خود امام علیه‌السّلام او می‌داند و كسی دیگر اطّلاع ندارد و آن عارفی كه آن متصّل شده باشد و الّا هر كسی كه حالت خوش كند، دلیل نمی‌شود بر این كه از همه مسائل خبر داشته باشد. درست؟! آن وقت این افراد می‌آمدند با این گونه مسائل مطرح كردن، كه یكی درست درآمد، یكی خلاف درمی‌آمد، می‌گفت آقا دیدید درست درآمد؟!! اخبار از آن چه كه در ضمیر است یا فرض كن فلان قضیه كه می‌خواهد اتّفاق بیفتد و امثال اینها به نحوی عمل می‌كردند كه زمینه سوء استفاده دیگران برای این مسئله فراهم می‌شد و این غلط است چرا كسی نمی‌تواند بیاید از من حرف بزند؟ چرا؟ چون من اصلًا در این زمینه نیستم بر فرض بدانم هم نمی‌گویم. آن وقت چطور فرض كنید كه انسان بدون این كه متوجّه باشد به عواقب كار خودش و به عواقب گفتار خودش بلند شود بیاید این را بگوید، آن را بگوید، افرادی سود جو و منحرف و حقّه باز و دغل باز به خاطر این كه به مقاصد خودشان برسند، بلند شوند بیایند تهمت بزنند. بگویند آقا این را گفت، آن آقا آن را گفت. آن شخص در این مسئله مسؤل است كه از اوّل نمی‌بایست به نحوی در میان جامعه باشد، در میان افراد باشد كه افراد منحرف و خیال پرداز بیایند و از موقعیت او استفاده كنند، حالا فرض كنید كه یك شخص هم ازدنیا رفته بیاید بگوید آقا من نگفتم. خب از دنیا دیگر رفته و سایر افراد هم دچار انحراف بشوند. این جا است كه ما نسبت به این مسئله خیلی مسئولیت داریم و خیلی باید حواسمان جمع باشد و مواظب باشیم و كاری كه برای یك فرد انجام می‌دهیم ممكن است این عمل احترام، تعظیم، تكریم، حرفهای بیخود، حرفهای بیخودی كه می‌زنیم، اینها افراد را دچار موانعی بكند و كم كم نفس آنها كه ابتداءً شاید از یك قضیه بدش بیاید، نه این حرف نسبت به من درست نبود ولی وقتی كه جلوگیری نكند، كم كم كم خوشش می‌آید آن جا است كه همین شخصی كه، همین‌

 شخصی كه تا دو سال پیش، سه سال پیش افراد را از تعبیرات خاص نهی می‌كرد، الآن اگر كسی بیاید بگوید چرا این تعبیرات را انجام می‌دهی؟ این مخالف من است. ا چه شد؟ این سه سال چه شد؟ این سه سال این نفس برگشت. این چهار سال این نفس برگشت. تا به حال تا قبل از این نفس در یك همچنین زمینه و آزمایشی قرار نگرفته بود، نسبت به مسائل این طور نبود. در لبنان دوستی داریم یكی از اطبای بسیار محترم و متدّین از اطبای قلب، خود او برای من تعریف می‌كرد. یعنی بشخصه خودش می‌گفت در زمان سابق كه (حالا انشاءاللَه اگر حیات دارند، خداوند سالم بدارد. اگر هم به رحمت خدا رفته است ما برای ایشان طلب مغفرت می‌كنیم) آیت‌اللَه سید موسی صدر كه به امام موسی صدر معروف هستند ایشان از دوستان ایشان بود، به من گفت كه در زمان سابق خود آقای سید موسی صدر با گفتن لفظ امام مخالف بود و او را حرام می‌دانست و می‌گفت به غیر از امام معصوم، اطلاق لفظ امام شرعاً جایز نیست. ناقل الآن موجود است. درست شد؟! می‌گفت از این مسئله گذشت. دو یا سه سال از این قضیه گذشت، كم كم افراد آمدند و به ایشان لقب امام دادند، كردند امام موسی صدر. امام موسی صدر.

 می‌گفت من خیلی تعجّب می‌كردم كه چرا ایشان نسبت به این قضیه ساكت است؟ ساكت است!! هان خطر این جا است. ببینید سكوت نباید كرد! سكوت خیلی جاها حرام است. سكوت خیلی جاها به خطرات می‌رسد. باید همان جا ایستاد و قاطعانه باید برخورد كرد. چطور در سایر جاها قاطعانه برخورد می‌كنیم و می‌توانیم و می‌دانیم باید قاطعانه برخورد كنیم ولی در این مسائل اساسی سكوت می‌كنیم؟ درست! ایشان نسبت به آن قضیه دیدم سكوت كرده است تا این كه كم كم كم دیدیم همه جا می‌گویند امام موسی صدر، امام موسی صدر، امام امام امام.

 یك روز در یك مجلسی بودیم، می‌گفت یكروز ایشان در منزل من آمده بود، به او گفتم كه (رفیق بودیم) آقا موسی چطور شما چند سال پیش، تا چند سال پیش كه با هم صحبت می‌كردیم می‌گفتی امام جایز نیست ولی الآن این طرف و آن طرف در تبلیغات و جراید و رادیو و روزنامه‌ها خلاصه اسم شما را به عنوان امام موسی صدر می‌آورند و شما حرف نمی‌زنید؟! می‌گفت ایشان تبسّمی‌كرد و سری تكان داد و چیزی نگفت. این صحیح است؟ نه صحیح نیست. چرا این طور می‌شود؟ چرا این طور می‌شود؟ چون گذشت زمان و عدم توجّه انسان، این مسائل را تغییر می‌دهد. تكریمها و تعظیم‌ها و استقبال از آن و نمی‌دانم تكریم او و اسم در فلان جا آوردن و امثال ذلك می‌آید آدم را عوض می‌كند و شیطان خوب بلد است از كجا وارد شود!!

 یكدفعه، در یك جا در یك روزنامه، به خط درشت می‌نویسند آنها هم بلد هستند دیگر، همه بلد هستند، می‌نویسند فرض كنید كه امام موسی صدر در فلان جا چكار كردند. همه هم می‌روند می‌خوانند نفس هان نفس خوب است چیز خوبی است و الّا بخواهد مخالفت كند فردایش یك مقاله می‌دهد در همان روزنامه این غلط كرد اسم من را امام آورد. من با امام گفتن به خودم امام موسی صدر مخالف هستم و هر كسی بیاورد دادگاه شكایت می‌كنم! خب دیگر كسی می‌گفت؟!! قاطع باید برخورد كرد، قاطع. عرض كردم ما كه بلد هستیم قاطع برخورد كنیم. خوب هم بلد هستیم. خب چطور ما در مسائل و مقدّسات سكوت كنیم؟! نسبت به بنده مگر نیامدند در همان بعد از زمان مرحوم آقا، آمدند ما را جای آقا بگذارند، آمدند ما را ولی خدا كنند و جای آقا بگذارند و این طرف و آن طرف صدا كردم چند نفر بودند. گفتم میدانید با شما شوخی ندارم. پدر من یكی بود موقعیت خاص بود. شخص خاصّی بود. مرتبه‌ای داشت ما سرایه‌دار او هم نخواهیم شد. حالا انتساباً منتسب به او هستیم دیگر در اختیار ما نیست، این در اختیار ما نبوده است، در اختیار گذشتگان بوده است. حالا فعلًا منتسب هستیم. اگر بخواهید یك كلمه از آن تعبیراتی كه مربوط به پدر ما است بخواهید انجام بدهید همان ثانیه قطع رابطه می‌كنم، با شما هم شوخی نمی‌كنم و كردم و قاطعانه برخورد كردم. اگر من هم شل می‌دادم، هان من هم الآن نعوذ باللَه امام سیزدهم بودم. اگر شل می‌دادم!! من این را از چه كسی یاد گرفتم؟ از پدرم یاد گرفتم. وقتی كه عصایش را برمی‌داشت محكم می‌كوبید بر كمر آن كسی كه افتاد پایش را ببوسد، از آن جا یاد گرفتم، درست؟!! آن روش، روش حق بوده. آن قاطع بود، پای من را می‌بوسید؟! غلط می‌كنی ببوسی! برای چه می‌خواهی ببوسی؟ در حالی كه خودم شاهد بودم و دیدم كه پا می‌بوسند، هان پا می‌بوسند!! یكدفعه در همین قم نشسته بودم در حرم حضرت معصومه سلام‌اللَه‌علیها، كنار نشسته بودم، روی همان سكوهای به اصطلاح اطراف نشسته بودم دیدم كه یك شخصی، مسئول یك طائفه‌ای از همین به اصطلاح افراد دراویش و فلان این حرفها صوفی‌ها با دو نفر داشتند می‌آمد. من همین طور نشسته بودم داشتم از دور نگاه می‌كردم یكدفعه دیدم دو نفر آمدند، دو نفر آمدند به آن جا كه رسیدند آرام شدند در یك متری كه رسیدند هر دو افتادند و شروع كردند پایش را بوسیدن و این هم همین طوری ایستاد قشنگ خوب ببوسید. خب معنایش این است دیگر، در دلش می‌گوید ای احمقها ببوسید! ببینید من تفرعن و انانیتی را كه مشاهده كردم هیچ از یاد نمی‌برم كه این چطور همین طور ایستاد و آن دو نفر افتادند و پای او را در وسط صحن بوسیدند و بعد بلند شدند رفتند كنار و حركت كرند. این شیطان است! شیطان این‌

 كارها را انجام می‌دهد. ای آدم نفهم بین تو و بین آن كه می‌افتد و پایت را می‌بوسد چه فرقی می‌كند؟ چرا اجازه می‌دهی؟ چرا اجازه می‌دهی كه یك بنده خدایی كه مثل تو است و تفاوتی ندارد بیاید این طور اظهار ذلت و خشوع كند؟ چرا؟ دأب بزرگان كه این طور نبود، از مرحوم پدرم یك روز سؤال كردم كه شما تا به حال آیا پای استادتان را بوسیدید؟ این حرف را تا به حال نزدم، می‌خواستم یك مسئله به دستم بیاید یك قضیه‌ای، ایشان فرمودند نخیر. من تابحال پای استادم را نبوسیدم. بعد گفتم كه چرا نبوسیدیدید؟ خب ما متجرّی بودیم؟ ما خب قانع نمی‌شدیم. بله گفتم چرا نبوسیدی؟ ایشان یك مسئله را فرمودند اوّل این كه ایشان فردی نبود كه اجازه دهد كسی پای او را ببوسد و خود را با همه رفقایش در یك سطح می‌دید. ببینید مرحوم سیدهاشم حدّاد اول عارف دنیا در آن روز پس از بقیی‌اللَه توجّه می‌كنید؟! اوّل ولی الهی، چیزی است كه ما اعتقاد داریم، حالا هر كسی نمی‌خواهد داشته باشد، نداشته باشد، ما كه داریم. ولی این در مرتبه عبودیت برایش فرق نمی‌كند، نرسیده به مقام ولایت كه پایش را دراز كند كه بیایید ببوسید! آن دیگر عبودیت نیست، این فرعونیت است، این شیطان است كه بیاید پایش را دراز كند كه بیا ببوس. مثل همان آقایی كه ما وسط صحن دیدیم. هان؟ خودش را با بقیه در یك طراز می‌دید و آن چیزی است كه خود من هم مشاهده می‌كردم. وقتی كه با افراد صحبت می‌كرد، می‌گفت، می‌خندید، شوخی می‌كرد، با من شوخی می‌كرد، من آن موقع هفده سالم بود. من آخرین مرتبه كه ایشان را دیدم هفده سالم هم نشده بود، هفده سالم نبود در همان عتبات بودیم. شوخی می‌كرد. می‌خندید. انگار مثل خود ما دارد با ما حرف می‌زند. روی ما باز بود. برای صحبت كردن با او باز بود. من گاهی با خودم می‌گفتم این مرد الهی، این ولی الهی نگاه كن دارد با من شوخی می‌كند!! من شانزده سالم است، بچّه هستم این دارد این طور شوخی می‌كند. او نمی‌گذاشت كه شخصی پایش را ببوسد یك. دوّماً من نمی‌خواستم (این خیلی حرف عجیبی است) این مربوط به خود ایشان است، ایشان فرمودند من نمی‌خواستم آن جنبه وحدت و جنبه اقتراب و نزدیكی بین خود و بین استاد خودم را با بوسیدن پا پایین بیاورم این دیگر از آن حرفهایی است كه دیگر بیشتر من نمی‌توانم توضیح بدهم، خود دوستان باید بروند روی آن فكر كنند كه نزدیكی به بوسیدن نیست. بنده خدمت همه رفقا گفتم الآن هم مجدّد می‌گویم من راضی نیستم كسی دست من را ببوسد، راضی نیستم و من هنوز به آن مرتبه نرسیدم كه خلاصه در من تأثیری ایجاد نكند. حالا آن بزرگان آنها خب جای خود دارد، آن دست هم كه ما داریم راجع به فرض كنید كه پدر و مادر انسان باید دست آنها را ببوسد و اینها ولی خب آن اولیاء الهی به جای خود محفوظ ولیكن دلیلی ندارد كه‌

 انسان بخواهد دست ببوسد. برای چه؟ و كسی تصوّر نكند با دست بوسیدن من به من نزدیكتر می‌شود. نخیر این طور نیست بلكه دورتر خواهد شد. من با آن شخصی احساس نزدیكی می‌كنم كه از این مطالب گذشته باشد و در افق دیگری سیر كرده باشد.

 علی كلّ حال اینها مطالبی است كه ما دیدیم، ازبزرگان دیدیم و باید به آن عمل كنیم و جامه‌عمل باید بپوشانیم.

 نتیجه‌ای كه از صحبتهای امروز می‌گیرم و بعد چند سؤال از سؤالهای دوستان را پاسخ بدهم این است كه: انسان در مقام تربیت و در مقام تزكیه باید به پیشگیری فكر كند تا به درمان و جلوی خطرات را در پیشگیری بگیرد. در هر قضیه‌ای تا احساس می‌كند كه ممكن است در این قضیه به خطا بیفتد همان موقع اصلًا اقدام نكند. همان موقع جلو نرود و همان موقع بین خود و بین آن مسئله فاصله بیاندازد.

 خب این مطالب، اگر مسئله دیگری هست كه خب انشاءاللَه در جلسه بعد خدمت رفقا عرض می‌كنم.

 تلمیذ: سلامٌ علیكم چگونه خود را وادار به عبادات و مستحبّات و عمل صالحه كنیم و چطور كتابها را با باطن هضم كنیم؟

 استاد: ببنید مسئله این سؤال، سؤالی است كه پاسخ آن روشن است زیرا چطور ندارد! وقتی كه انسان نسبت به یك مسئله اعتقاد دارد، نسبت به یك مسئله باور دارد، خود اعتقاد و باور از مقدّمات انبعاث فعل هستند یعنی وقتی كه انسان یك مسئله را می‌خواهد انجام بدهد، اوّل تصورّی از او در ذهن می‌آید، بعد آن تصوّر تثبیت می‌شود، به تثبیت می‌رسد، بعد شوق پیدا می‌شود. بعد شوق اكید پیدا می‌شود و بعد به مرتبه اراده و انجام خارجی می‌رسد وقتی كه انسان بداند كه عبادت چه تأثیری در او دارد و چه نیازی برای انسان است، خب این همین خودش طی كردن همین مقدّمات است. ما در این جا ذكری نداریم، وردی در این جا ندرایم، دستور خاصّی در این جا نداریم انجام خود دستور خاص هم تابع همین شرایط است. یعنی انسان باید نسبت به مسائل اطّلاع پیدا كند، البتّه مطالعه در این زمینه خیلی مؤثر است. فكر انسان را بالا می‌برد. باور انسان را نسبت به این مسائل قویتر می‌كند و بعد انسان وقتی كه باور پیدا كرد خواهی نخواهی چه به او گفته شود، چه گفته نشود عمل خواهد كرد. یك مطلب را در این جا بگویم و آن این كه من خدمت مرحوم آقا یك شبی بود نشسته بودم و از یك قضیه‌ای صحبت شد، رو كردم به ایشان گفتم كه راجع به فلان مسئله‌ای كه شما

 انجام دادید آیا از طرف استادتان دستور داشتید؟ ایشان فرمودند آقا سید محسن من مطالبی را كه انجام می‌دادم كه همه را كه از ایشان دستور نمی‌گرفتم، خودم وقتی احساس می‌كردم این مورد نظر استادم است، انجام می‌دادم. درست شد؟!

 الآن نامه‌هایی كه برای بنده دوستان می‌فرستند اكثر این نامه‌ها خیال می‌كنم نامه‌هایی است كه مورد ندارد. مطالبی است كه گفته شده است و پاسخ این مطالب همه یا از طرف بنده یا از طرف مطالب مرحوم آقا داده شده است. خب یك مقداری ما زحمت به خرج بدهیم. یك مقداری بیشتر به فكر بیافتیم. این برای خود ما هم مهمتر است. اگر نگوییم كه صد در صد، بلكه می‌توانم هشتاد درصد، هشتاد و پنج درصد این مطالب و این سؤالات اینها مطرح شده است، گفته شده است. پاسخ داده شده است. منتهی خب ما می‌خواهیم یك قدری مسائل راحت‌تر و سهل‌الوصول‌تر به دست ما برسد. لذا این مناسب است كه انسان خودش انجام بدهد. ایشان می‌فرمودند همین كه من احساس می‌كردم یك مسئله مورد نظر استادم است می‌رفتم انجام می‌دادم، دیگر نامه نمی‌نوشتم. دیگر درخواست نمی‌كردم. درست؟! و این سلوك است. سلوك یعنی همین، سلوك یعنی انسان وقتی كه متوجّه شد دیگر نایستد. دیگر، دیگر با خودش فكر نكند به مطلب برسد، مقدّمات را طی كند، وقتی كه متوجّه شد این مسئله مورد رضای پروردگار است به آن جامه عمل بپوشاند. مگر این كه به آن شك داشته باشد. در این جا هم مطلب این طور است و امّا این كه كتابها به طور باطن هضم شود. این نیاز به سلوك عملی دارد. یعنی حقائقی كه در این كتابها نهفته است، این جنبه كتابتی دارد كه منطبق بر یك جنبه واقعی و خارجی است و آن جنبه واقعی و خارجی باید به وسیله سلوك و به وسلیه تربیت و تزكیه برای انسان پیدا شود. آن وقت انسان یك مرتبه می‌رسد عجب این مطلبی را كه مرحوم آقا در فلان صفحه گفتند، الآن دارد می‌بیند و این نه مربوط به كتابها است و آن چه كه در متون ما، از قرآن كریم كه وحی الهی گرفته است و مطالب ائمّه علیهم‌السّلام و در مرتبه‌بعد مطالب اولیاء الهی، انسان یك به یك آنها را مشاهده می‌كند و در خودش آنها را احساس می‌كند و حال خودش را با آن چه را كه می‌خواند تطبیق می‌دهد كه این الآن تا چه مقدار نسبت به این مسئله و نسبت به این مقام تا چقدر این نزدیكی دارد؟!

 تلمیذ: اگر لكّه‌ای روی چادر نمازمان باشد و ندانیم كه چیست و با همان نماز بخوانیم و بعد متوجّه شویم كه لكه خون بوده است، تكلیف نمازهایی كه خواندیم چیست؟

 استاد: همه نمازها درست است و اشكال هم ندارد.

 تلمیذ: وظیفه یك زن در مقابل همسرش ....

 استاد: این مسئله را فرض كنید كه از همان چیزهایی است كه شاید دهها بار بنده این مسئله را عرض كردم و باز هم خب سؤال می‌شود كه: اصرار به آوردن ماهواره به محیط خانه دارد چیست؟ هیچ همسر باید نصیحت خودش را بكند، اظهار رغبت نباید بكند. نباید بنشیند و نگاه كند و در عین حال نمی‌تواند نسبت به همسرش هم فشار بیاورد و باعث تلخی زندگی و مشاجره و ناهنجاری بشود و او وظیفه خود می‌داند، این هم وظیفه خود می‌داند. البتّه روی خوش نشان دادن غلط است و همراهی كردن غلط است و نشستن و به مسائل مستهجن و خلاف نگاه كردن حرام است و اینها اثر سوء دارد، بخواهیم نخواهیم اثر سوء دارد. شما وقتی یك لیوان آب می‌خورید، من وقتی صحبت می‌كنم تشنه می‌شوم و این لیوان آب رفع تشنگی می‌كند، بخواهم یا نخواهم. درست؟! اگر این لیوان آب نباشد، من وقتی یك ربع صحبت كردم تشنگی آن چنان غلبه می‌كند كه طاقت مرا می‌گیرد بخواهم یا نخواهم! متوجّه شدید! این است قضیه. لذا هر كسی باید وظیفه خودش را بداند. زن نمی‌تواند نسبت به شوهر تحكّم كند و با شدّت برخورد كند بلكه باید نصیحت كند و با اخلاق نیكو و رفتار شایسته باید او را به مطالب صحیح تشویق كند. اگر نتوانست اشكالی ندارد و باكی بر او نخواهد بود.

 تلمیذ: چگونه نفس را كنترل كنیم كه به دیگران تعرّض نكنیم و خوددار باشیم و نفوس را توجّه نكنیم و وارد در جنگ و تعرّض قرار ندهیم مخصوصاً در وسایل نقلیه و عمومی.

 استاد: خب بینید این هم باز جوابش را بنده عرض كردم كه: انسان وقتی احساس كند كه این عملی را كه انجام می‌دهد برای او نه تنها مفید بلكه مضر خواهد بود خب انجام نمی‌دهد. خب این یك چیز طبیعی است. شما وقتی كه ببینید الآن جلوی شما سمّ است، آیا از این سمّ می‌خورید؟ خب نمی‌خورید. حالا اگر رفیقتان برداشت خورد، می‌گویید خورد كه خورد خودش می‌میرد، من چرا بخورم؟! حالا چون او خورده شما برمی‌دارید می‌خورید؟ باید ببینیم آیا این مطلبی را كه ما می‌گوییم مفید است یا نیست؟ اگر مفید است بگوییم اگر نه حواسمان را جای دیگر ببریم و ذكر بگوییم و خیلی برای انسان اتّفاق می‌افتد. بنده خودم در خیلی از مجالسی كه شركت می‌كردم البتّه الآن خیلی كم شده طبعاً می‌دیدم صحبت می‌كنند و اتّفاقاً هم می‌خواهند پای ما را وسط بكشند. مجالسی فرض كنید كه بزرگانی، افرادی هستند، اعتنا نمی‌كردم انگار نه انگار نشنیدیم چرا چون فقط منظور صحبت كردن و بدون قصد تفهّم و بدون قصد پذیرش بود. چرا خودمان را خسته كنیم؟ برای‌

 چه؟ یك چند دقیقه هستیم، یك ربع و بیست دقیقه هستیم و بعد می‌رویم پی كار خودمان و توجهّی به مطالب نمی‌كنیم و باید بدانیم این مشاجرات برای نفس انسان ضرر دارد و كارهایی كه انسان انجام داده است آنها را همه را از بین می‌برد یعنی اگر چهل روز شما زحمت كشیده باشید و نفس خود را تا حدودی تربیت كرده باشید با پنج دقیقه مشاجره تمام آن چهل روز به هوا می‌رود، مشاجره خیلی بد است.

 تلمیذ: من احساس می‌كنم ایمانم قوی‌تر بوده و الآن ایمانم ضعیفتر شده و مراقباتم كمتر شده است فكر می‌كنم بر اثر این مسائلی كه در كلاس به وجود آمده به همه چیز بدبین شدم. از صحبتهای شما استفاده می‌كنم ولی عملم كمتر شده است.

 استاد: ببینید مطالبی كه به وجود آمده است و به وجود خواهد آمد اینها مسائلی است كه خواهی نخواهی ظروف و جریانات بر ما تحمیل كردند. بنده نمی‌خواستم این طور شود. بنده نمی‌خواستم كار به این جا كشیده شود. سالها بود كه بنده تذكّر دادم. سالها بود، چه خصوصی و چه عمومی و حتّی از یكی دو سال پیش بعضی از دوستان بر من اعتراض می‌كردند كه شما این قدر این مطالب را می‌گویید؟ چرا پس در این گونه مطالب كوتاه آمدید؟ بین عملتان و بین كلامتان ما فاصله می‌بینیم. در عین حال من گفتم: من صبر می‌كنم، تحمّل می‌كنم، فرصت می‌دهم، افراد خودشان را اصلاح كنند. ارتباطات خودشان را تصحیح كنند. روابط خودشان را با افراد تصحیح كنند. ما همه چند بار نگفتم مثل دندانه‌های یك شانه هستیم؟ بارها شما از من نشنیدید كه گفتم در مكتب مرحوم آقا بالا و پایینی وجود ندارد؟ چرا به این مسائل توجّه نمی‌شد؟ چرا از این مكتب به عنوان اهداف دیگر استفاده می‌شد؟ چرا؟ تمام مطالب زیر نظر ما بود و ما تذكّر می‌دادیم منتهی وقتی به جایی رسید قضیه كه دیدم كه به اسم بنده و با ارتباط با بنده دارد خلاف انجام می‌شود. این جا دیگر بنده معذور هستم از این مطلب زیرا باید من پاسخگو باشم و من به كسی كاری ندارم. كاری ندارم. هر كسی برای خودش آزاد است. الآن مگر جلسات متعدّد در همین تهران وجود ندارد كه بنده از آدرس آن هم خبر دارم. فلان جلسه كجا، كجا حتّی كتابهای آقا را دارند می‌خوانند به من چه ارتباط دارد؟ بسیاری از اینها آمدند از بنده استفاده كنند و مرا در مجالسشان دعوت كردند و اصرار كردند و بنده پاسخ ندادم زیرا من با روش آنها نمی‌توانم مطابقت نمایم و مرافقت كنم. اگر این طور بود پس چرا بعد از ارتحال مرحوم آقا من آن روش را در پیش گرفتم؟ چون دیدم با آن چه را كه تا بحال دیدم نمی‌خواند! گفتم شما را به خیر، ما را به سلامت. گفتند تو صحبت نكن گفتم: نمی‌توانم. تو با ما

 موافقت كن. گفتم: نمی‌توانم. من بین ظاهر و باطن نمی‌توانم دوئیتی قائل شوم من بین افراد نمی‌توانم امتیاز قائل شوم، گفتند با تو مخالفت می‌كنیم، كنارت می‌گذاریم. گفتم خداحافظ شما. نیاز به كنار گذاشتن ندارد، ما خودمان رفتیم و رفتیم و الآن چه شد؟ الآن هفده، هجده سال گذشته است نه طوری شد نه آسمانی به زمین آمد نه فلان. الآن هم همانها مجالس دارند هم جاهای دیگر هستند افراد دیگر هستند، بله؟ هیچ ارتباطی هم به بنده ندارد ولی اگر بخواهد مسئله‌ای به من منتسب باشد باید در چهارچوبی باشد كه بنده ترسیم می‌كنم و این حقّ طبیعی بنده است. چرا چون هر كسی اختیار كار و كلام و تصرّفات خودش را دارد بله ممكن است یكی از پیش خودش برود كار انجام بدهد، بسیار خب اشكال ندارد، نه بنده اعتراض می‌كنم و نه طعنه می‌زنم و نه به سخریه می‌گیرم و نه كاری دارم. بله؟! هر كسی هم باید پاسخگو باشد لذا خیال می‌كنم دراین زمینه مشكلی نیست و همه افراد هم در انتخاب مسیر آزاد هستند تا بحال دیده شده كسی برای بنده نامه خصوصی نوشته باشم، كه آقا در این جا بیایید؟ خودتان آمدید. خودتان آمدید، خودتان اظهار محبّت كردید، خودتان لطف دارید. بنده هم وقتی لطف دوستان را ببینم وظیفه خودم می‌دانم تا آن چه را كه از گذشتگان و بزرگان در سینه دارم منتقل كنم. خب این هم وظیفه من است. شما در روز قیامت می‌توانید جلوی من را بگیرید كه ما آمدیم و تو نگفتی خب من نمی‌خواهم در روز قیامت مسئول باشم. همین طور افرادی كه بخواهند از این چهارچوب عبور كنند. یك كسی از دوستان بود در ابتدا بعد از فوت مرحوم آقا خب از ما حرف شنوی داشت، یك شخصی بود. حرف شنوی داشت ولی من كم كم احساس كردم خارج از آن چهارچوبی كه ترسیم شده است دارد حركت می‌كند. سرعت پیدا كرده است، قدمهای بزرگتری!! صدایش كردم گفتم ببین آقاجان اگر می‌خواهی از من مایه بگذاری من این هستم من این مسائل را نمی‌پذیرم گفت مرحوم آقا به من توصیه كردند شما باید این كار را بكنی گفتم. شما را به خیر و ما را به سلامت. بنده كه مرحوم آقا به من توصیه نكردند، به تو توصیه كردند برو انجام بده. دیگر با من نمی توانی باشی و تا الآن هم قطع كردم، تمام شد. اتّفاقاً از مخدّرات است و خود او هم یك مجلسی دارد و چه دارد و افرادی دارند و ارتباطی با بنده ندارد. التفات كردید؟ این مسئله، مسئله‌ای است كه بنده مورد توجّه قرار دادم. این كه تشویش و اضطراب پیدا شده است برای چه پیدا شده است؟ چرا؟! وقتی كسی كارش خلاف نباشد، چرا برای او تشویش پیدا شود؟ وقتی كسی كارش درست باشد چرا اضطراب پیدا كند؟ چرا این یك سؤال است؟ برای چه برای انسان تشویش پیدا شود؟ بنده امروز از دنیا رفتم باید برای شما تشویش پیدا شود؟ چرا؟ مگر این مكتب قائم به بنده‌

 است؟ بهتر از من بودند و از دنیا رفتند، طوری نشده. امام زمان داریم. امام علیه‌السّلام داریم. او قیم همه است. ولی همه است. تمام مطالب به دست او است. من چه كاره هستم؟ این كه خدمت شما عرض می‌كنم جدّی می‌گویم كه من چه كاره هستم؟ سابق تصوّر بر این بود كه خلاصه حالا شاید ما هم بدمان نیاید بر این كه این قضایا باشد. بعد متوجّه شدند كه نه خلاصه این طور هم نیست كه ما از كثرت جمعیت خلیی خوشحال باشیم و بله. خلاصه علی كلّ حال بنده در این مسئله‌ای كه این دوست محترم ما در این جا فرمودند نهایت سعی خودم را بر این كه مطالب به این جا كشیده نشود، انجام دادم ولی متأسفانه دیگر كاری از دست من برنیامد و این هم سابق هم بوده، در زمان مرحوم آقا بوده، سابق هم بوده، از این قضایا پیش می‌آمده. مسئله اوّل و آخر ندارد. بله عرض كنم حضورتان كه‌

 تلمیذ: بنده چهل و هشت سال دارم، اجازه تحصیل علم در حوزه و دانشگاه ادبیات عرب و فلسفه را تقاضا دارم. لذا از اسفار، فلسفه در كنار این جا خوب متوجّه نتیجه نشدم!

 استاد: عرض كنم حضورتان كه، اگر منظور این دوست محترم این است كه از مطالبی كه ما در حوزه‌كار ما است. این مطالب، مطالب تخصصی است و باید سالهای سال مقدّمات آن طی شود و استفاده كردن از اینها ممكن است برای انسان یك نابهنجاریهای فكری به وجود بیاورد. بهتر است كه مطالب با پایه انجام شود چون علی كلّ حال، مسائلی كه مطرح می‌شود اینها یك مسائلی است كه نیازی به تحصیلات دارد و باید آن مقدّمات طی شود حالا چه به صورت حضوری در كلاس یا به صورت همین مطالب آماده كه در دسترس است و تا این كه انسان بخواهد به آن نقطه مطلوب برسد. میانبر زدن خوب نیست انسان را دچار یك ناهنجاریهایی می‌كند.

 تلمیذ: آیا اجازه می‌فرمایید كه بنده و دو نفر دیگر از رفقا كه منزلمان به هم نزدیك است هفته‌ای یك بار كلاس عربی داشته باشیم تا زبان قرآن را بیشتر بدانیم؟

 استاد: اشكال ندارد. كلاس عربی، درس عربی و اینها اشكال ندارد و خیلی هم مفید است.

 تلمیذ: می‌خواستم بدانم پولی كه همسرم می‌دهد چه برای خرج خانه یا كادو و هدیه و یا اضافه خرج خانه اگر حتّی عنوان هدیه داشته باشد و مبلغی از آن را خانم برای شرایط خاص نگه دارد شامل خمس می‌شود یا نه؟

 استاد: خب بله این هم مثل سایر موارد مشمول خمس است. اگر زیاد بیاید، اگر كه صرف در همان مخارج سال بشود نه آن خمس ندارد ولی اگر زائد بر آن مخارج سال باشد به آن خمس تعلّق‌

 می‌گیرد.

 تلمیذ: وقتی به امور دنیا توجّه می‌كنیم و می‌پردازیم غفلت ما را می‌گیرد و با كلّی زحمت توجّه خود را به آخرت متمركز می‌كنیم. نسبت به دنیا بی رغبت می‌می‌شویم به طوری كه دیگر رغبت ما به یك سری از مسائل كم می‌شود بین این دو چگونه اعتدال را رعایت كنیم؟

 استاد: ببینید طبیعی است كه توجّه به آخرت انسان را نسبت به دنیا بی‌توجّه می‌كند و سرد می‌كند ولی در این جا هم بالاخره بایستی كه این مسائل دنیا هم بگذرد. علی كلّ حال ما باید با همین گذشت و گذر از دنیا و مسائل و دست و پنجه نرم كردن با این مسائل باید به آخرت برسیم. از پیغمبر رسول خدا گرفته تا تمام اولیاء الهی همه اینها با این مطالب گذشتند و عبور كردند. نباید ما نسبت به مطالب دل ببندیم آن دل بستن یك مطلب دیگر است. امّا این كه كاری انجام بدهیم چه در اشتغال، چه در فرض كنید كه مسكن، چه در امور دیگر و روابط كه برای گذران باشد و از آنها برای رسیدن به آخرت استفاده كنیم آن اشكالی ندارد. البتّه در صورتی كه تعدّی نباشد.

 تلمیذ: آیا دیدن زوّار به طور دسته جمعی از نظر شما مجاز است؟

 استاد: البتّه بهتر است كه این مسئله فعلًا نباشد ولیكن بعداً تغییر خواهد كرد!

 تلمیذ: مدّت زمانی كه حضرت زهرا سلام‌اللَه علیها در بستر افتادند تا شهادت چند روز طول كشید وظیفه ما در این مدّت چیست و باید به چه شعائری عمل كنیم؟

 استاد: خب البتّه هم ٧٥ روز گفتند و هم ٩٥ روز گفتند كه همان استناد ٩٥ روز قویتر است كه همان فاطمیه دوّم است و مرحوم آقا آن را به اصطلاح می‌پذیرفتند و نسبت به آن قضیه مجالس داشتند البتّه در این مدّت نیاز به عمل خاص نیست، همان برقراری مراسم عزاداری و سوگواری در آن ایام حالا چه فاطمیه اوّل و فاطمیه دوّم همان مستحسن است دیگر این طرف و آن طرفش زیاده است. آن كه به ما گفتند ما باید گوش بدهیم. از پیش خودمان نباید هی اضافه كنیم و هی مسائل جدید بیاوریم. بالاخره هم باید شادی باشد و هم باید غم باشد. نه این كه ما همه زندگیمان را كلّ آن را غم كنیم و در سر بزنیم این كه نمی‌شود زندگی كرد. بالاخره افراد هم توقّعاتی دارند، آنها هم یك خواستهایی دارند. به همان مقداری كه باشد هم مفید خواهد بود. و هم اثربخش خواهد بود. انسان زیاده بخواهد مجلس درست كند، من خیال می‌كنم (حالا از دیدگاه بنده) این طور است كه شاید خیلی هم مستحسن نباشد.

 تلمیذ: البتّه سؤالی این مخدّره كردند كه مثل سؤال قبل است كه بنده دیگر نمی‌گویم. در

 سؤال دوّم در ضمن قصد بچّه دار شدن را دارم ولی با این اوضاع از باردار شدن می‌ترسم. روحیاتم روی جنین اثر بگذارد.

 استاد: نه اشكالی ندارد با توجّه به آن سؤال اوّل كه ایشان فرمودند نه اشكالی ندارد و تأثیر هم نمی‌گذارد و انشاءاللَه بلكه این مسئله بیشتر موجب نزدیكتر شدن و اقتراب آنها خواهد بود.

 تلمیذ: در زمان عذر وظیفه ما نسبت به وضو و غسل چیست آیا انجام بدهیم یا نه؟

 استاد: بله بهتر است كه انسان انجام بدهد.

 تلمیذ: نظر حضرتعالی در مورد ادامه تحصیل خانم در رشته هماتولوژی خون‌شناسی چیست با توجّه به‌

 استاد: اشكالی ندارد این مسئله چیز نیست انسان می‌تواند حتّی استفاده كند و البتّه با توجّه به شرایط خاص همان طوری كه عرض كردم ارتباطات باید محفوظ باشد و نباید ارتباط بین زن و مرد چه در محیط آزمایشگاهی و چه در محیط دانشگاهی نباید ارتباط وجود داشته باشد و انسان باید به حدّاقل برساند و بداند كه خلاصه در این جا زمینه گستردن دام شیطان بسیار زیاد است و بنده در این زمینه خب خیلی اطّلاعاتی دارم.

 تلمیذ: در طواف خانه كعبه آیا باید از مقام ابراهیم باشیم در صورت ازدیاد جمعیت تا كجا می‌توانیم طواف كنیم؟

 استاد: البتّه در طواف خانه كعبه، بله باید بین مقام ابراهیم بین مقام و بین كعبه باید طواف كرد ولی اگر جمعیت زیاد بود آن هم دوستان توجّه كنند، منظور از زیاد بودن آن قدر نیست كه انسان را در پِرِس بگذارند، له كنند نه آن منظور نیست. چون گاهی از اوقات برای خود بنده هم اتّفاق افتاده است كه كثرت جمعیت چنان بود كه واقعاً من این پِرِس را احساس می‌كردم. صدای دنده‌های خودم را شنیدم، این منظور نیست كه انسان می‌تواند برود. همان طوری كه مرحوم پدر ما فرمودند این بود كه طائف و طواف كننده باید راحت طواف كند و برخورد نداشته باشد. حتّی اگر احساس كردید یك مقداری هم حتّی شلوغ است كه تنه می‌خورد و فكر و ذهن از اشتغال به ذكر پروردگار منصرف می‌شود، اشكال ندارد پشت مقام هم طواف كنید. پس متوجّه شدید؟ مسئله فقط فشار نیست. مسئله همان بیرون آمدن از حال طواف است اگر احساس كردید كه آن افراد مزاحم هستند و تنه می‌زنند (گرچه هم خیلی مشكل نیست) شما می‌توانید در خارج از مقام هم انجام دهید. منتهی هرچه می‌توان نزدیكتر باید نسبت به آنها انجام داد.

 تلمیذ: برای ولیمه حج آیا دادن كارت دعوت اشكالی دارد؟

 استاد: نه اشكال ندارد.

 تلمیذ: نظر حضرت علّامه روحی فداه این بود كه دختران به دبیرستان نروند نظر حضرتعالی نسبت به رفتن به دبیرستان و دانشگاه چیست؟

 استاد: خب اگر نظر حضرت علّامه است همان را باید انجام بدهید به نظر من چه كار دارید؟ من حالا بلكه آمدم خیلی حرفهای خلاف زدم. البتّه نظر ایشان هم بر این نبوده، حالا بنده توضیح مختصری می‌دهم. ایشان می‌فرمودند محیط، محیط فاسدی است نه این كه خود درس اشكال دارد. محیط اگر محیط مناسبی باشد و موجب فساد نشود، ایراد ندارد. این حرف را به ایشان نبندید. منتهی در شرایط فعلی ممكن است از این مسئله سوء استفاده بشود، لذا ایشان می‌فرمودند كه بهتر است كه این قضیه انجام نشود به سایر جاها پرداخته شود و الّا اگر محیط دبیرستان مانند محیط بعضی از این حوزه‌های علمیه كه واقعاً زن در او تدریس می‌كند نه مرد، زن تدریس می‌كند و اصول اسلامی و مبانی اسلام نه سلیقه‌ای نه، سلیقه‌ای در آن جا حاكم است چه تفاوتی می‌كند؟ علم، علم است منتهی علمی باید یاد بگیریم كه برای ما مفید باشد نه این كه صرفاً مدرك باشد.

 خب دیگر وقت دارد می‌گذرد و همین طور حالا ببینیم دیگر بله‌

 تلمیذ: در آیه‌[[2]](#footnote-2) در قرآن این گونه معنا شده است كه عذاب را بچش كه تو در نزد خودت بسیار گرامی و بزرگ بودی! آیا این طور فهمیده می‌شود؟ كه چون تو عزّت و كرامت الهی در وجودت بود را از بین بردی این عذاب تورا به این عزّت و كرامت الهی می‌رساند و ..

 استاد: نه، این مسئله این طور نیست. این در مقام تقابل بین عزّت پروردگار و عزّت مجازی شخص است. در مقام عتاب است و در مقام خطاب است. تو كه در دنیا در قبال خدا ایستادی و از اوامر او سرپیچی كردی، نتیجه او را حالا ببین این نتیجه او خواهد بود و نسبت به این معنا آیه دلالتی ندارد.

 تلمیذ: آیا باید جلال خداوند را هم جمال دید؟ اسماء جلالیه مثلًا هنگامی‌كه در قرآن می‌خوانیم ذوالانتقام اوّل آن جلالتی كه انتقام دارد در انسان ایجاد می‌شود ولی با تفكّر در این كه خدا

 كینه ندارد و دشمنی ندارد این صفت به جمال تبدیل می‌شود آیا این فكر درست است؟

 استاد: البتّه بله این را می‌توانیم این طور معنا كنیم و تصوّر كنیم كه آن انتقامی كه در این جا وجود دارد برخواسته از كینه و حسد و اعمال سلیقه و نفس نیست، بلكه آن انتقام به معنای زدودن آن كدورتها و ظلمت‌هایی است كه برای انسان حاصل شده است و بعد از زدودن آن شخص برمی‌گردد و مثل افراد عادی از جهنّم خارج می‌شود.

 تلمیذ: رفتن به جشن تولّد اقوام با توجّه به این كه خودمان برای اعضاء خانواده چنین مطلبی را نداریم، اشكال دارد؟ حضور در آخر مجلس چطور، دفرض بر نبود گناه است.

 استاد: ببنید رفتن به جشن تولّد، ما در اسلام جشن تولّد نداریم آن چه كه داریم جشن بلوغ است و جشن تولّد نیست. البتّه خب انسان وقتی كه به این دنیا می‌آید، خب این بالاترین نعمتی است كه خداوند داده است ولی ما به این نكته باید توجّه داشته باشیم كه عمل ما و حركت ما طبق دستور باشد و با فعل و دستور خود مبلّغ باشیم و به آنها هم بگوییم كه اگر شما برای بلوغ می‌خواهید بگیرید ما می‌آییم و مسئله، مسئله بلوغ است ولی به عنوان جشن تولّد چون این یك به اصطلاح سنّت غیر وارده در اسلام هست ما نداریم. ما جشن تولّد، یعنی سالروز تولّد سالروز تولّد را فقط برای چهارده معصوم داریم و هیچ كس دیگری چه در زمان خود رسول خدا یا در زمان ائمّه نبوده است با این كه آنها هم تولّد داشتند، از آسمان كه به زمین نیامدند. از مادر متولّد شدند. اصحاب ائمّه و اینها، ما یك دستور نداریم كه سالروز تولّد خودت را جشن بگیر، خب نداریم. یا این كه سالروز وفات پدرت را بعد ازچهل سال بعد از بیست سال و ده سال هی بیا سالگرد بگذار. ما یك مورد حتّی نداریم. آن چه كه داریم مربوط به امام علیه‌السّلام است، یعنی امام معصوم.

 امام باقر می‌فرمایند كه به یك شخصی كه تا ده سال بعد از فوت من در منی بیا و مجلس عزاداری برای من انجام بده، این دستور امام باقر بوده است ولی آیا ما در یك روایت داریم كه ائمّه به اصحابشان گفته بودند كه سالگرد وفات برای پدرت بگیر یا برای برادرت بگیر، اگر هست ما هم بدانیم.

 پس بنابراین تمام این سالگرد گرفتنها همه خلاف است، سالگرد ما نداریم. ما سالگرد برای امام داریم. امام علیه‌السّلام، معصوم علیه‌السّلام، پیغمبر و حضرت زهرا سلام اللَه و دوازده امام و السّلام، دیگر غیر از این نیست و باید به همان چه گفته شده عمل كرد. در حالتی كه ٢٧٠ سال ائمّه در همین دنیا زندگی كردند و اصحابشان می‌مردند و زنده می‌شدند. هان؟!! این طور بوده است دیگر

 اگر قرار بود بر این كه سالروز وفات و تولّد مورد امضای ائمّه بوده، چرا یك روایت نداریم؟!!

 بنده در همین كتاب اربعین در همین جزوه اربعین كه دیدید در همان جا نوشتم كه ائمّه كجا نوشتند كه توصیه بر اربعین متوفّی كردند؟ از امام حسین بالاتر كیست؟ امیرالمؤمنین. حالا برادرشان امام حسن مجتبی، خب بزرگتر بودند. حالا می‌گوییم این دو تا مثل هم ولی امیرالمؤمنین كه بالاتر بود. حضرت زهرا كه مادر بود. پیغمبر كه از همه اینها بالاتر بودند. در كجا ما داریم كه ائمّه توصیه كرده بودند كه برای اربعین پیغمبر مجلس بگیرید؟ كجا داریم؟ هان!! بعد شنیدم یك نفر، یك نفر درتلویزیون گفته بود كه در زمان سابق برای ائمّه اربعین بوده است و بعدا لغو شده است. بنده از همین جا، از آن شخص می‌خواهم سند آن مطلب را به بنده ارائه بدهد و اگر نتوانست ارائه بدهد در روز قیامت باید بیاید پاسخ بدهد. در روز قیامت باید بیاید ایشان پاسخ بدهد كه چرا دروغ بسته است؟ بالاخره ما هم اینها را دیدیم همین طوری كه بلند نشدیم چیزی بنویسیم و آخر هم گفتیم اگر مسئله‌ای، چیزی، نقدی هست بگویند ما اصلاح می‌كنیم تا حالا هم كسی نتوانست حرفی بزند. خب چرا ما بیاییم، چرا ما بیاییم خلاف بگوییم؟ من واقعاً این دردی است برای من كه نفهمیدم چرا ما باید بیاییم چیزی را كه نمی‌دانیم بگوییم؟ خب آقای محترم شما كه الآن دارید صحبت می‌كنید، برای ملیونها نفر دارید صحبت می‌كنید، اگر این مسئله نبود پاسخ استمرار بر یك مسئله‌ای كه مورد رضای ائمّه نیست را چه می‌دهید؟ اقوام بنده، خود اقوام بنده از نزدیكترین اقوام بنده از دنیا رفتند همین چند سال پیش، عموی ما به رحمت خدا رفت. یكی از اقوام گفت چند شب دیگر مجلس اربعین است ما شما را دعوت كردیم! گفتم بنده اتّفاقاً درتهران هستم و نمی‌آیم چون اربعین فقط مال سیدالشّهدا است نه ناراحت شد و نه در سرمان زد و نه چیزی گفت. گفتم اتّفاقاً تهران هستم، قم هم نیستم و نمی‌آیم ناراحت هم نشد. چون بر اساس عقیده دارم این مطلب را می‌گویم. چرا ما نباید به عقایدمان خودمان بایستیم و پافشاری كنیم؟

 تلمیذ: با توجّه به مراقبات دوران بارداری آیا گرفتن دستورات لازم شخصی است یا نه و یا این كه می‌توان از كتب موجود استفاده كرد؟

 استاد: نه این شخصی نیست، مسئله همان چیزهایی است كه تا بحال گفته شده است و در كتابها هم نوشته شده است همان كفایت می‌كند.

 تلمیذ: راجع به این حدیث تفكّر ساعی خیرٌ من عبادی سبعین سنی توضیحاتی بفرمایید.

 استاد: خب ببینید تفكّر ساعی خیر یعنی انسان در عبادت خدا ودر ارتباط با پروردگار

 خودش را رها و یله نبیند. در هر قدمی‌كه برمی‌دارد از روی فكر باشد. بر سر دوراهی‌ها به شایعات توجّه نكند. به این كه آقای فلان و آقای فلان گفت، گوش ندهد. اینها معنای تفكّر ساعی است نه این كه بنشیند آدم فكر كند به خدا! به چه چیز خدا می‌خواهد فكر كند؟ خدا كه فكر كردن ندارد به این روش او به طرز صحبت كردن او، به ارتباط با مردم، به كیفیت ردّ و بدل كردن مسائل خود، به تصرفات خود، این معنا است. اینها چیزهایی است كه برای انسان لازم است. انسان تصوّر نكند، شما بدانید با نماز خواندن به جایی ما نمی‌رسیم. با نمازشب خواندن به جایی نمی‌رسیم. خوارج نهروان بیشتر از ما نماز می‌خواندند. سنّی‌ها از ما بیشتر نماز می‌خوانند. نماز تراویح هم به جماعت می‌خوانند ولی وقتی كه بنده با همان عالم مدینه مباحثه كردم گفتم كه شما قبول داری در زمان پیغمبر نماز تراویح به صورت فرادی بود؟ گفت: بله. گفتم شما به چه حسابی آمدید و نمازی كه پیغمبر حتّی یك سال به جماعت نخواند، آمدید دارید به جماعت می‌خوانید؟! گفت سنّت عمر است. گفتم: عمر بالاتر از پیغمبر است؟ این اصلًا نمی‌نشیند فكر كند. این است صحبت در این است. فقط همین طوری كلّه را می‌اندازند پایین. نماز تراویح می‌خوانیم با جمعیت بسیار و قرآن را در آن دوره می‌كنیم. امّا اگر بنشیند فكر كند خب تو آدم هستی، او هم آدم است. آیا در قبال دستور پیغمبر شما شخص بالاتری را دارید اطاعت می‌كنید؟! فكر كردن معنایش این است دارم به شما می‌گویم الآن شما قلبتان درد می‌گیرد به بالاترین متخصّص قلب تهران مراجعه كردید. بله؟ آن برداشته گفته كه مسئله‌ای نیست. شما اگر این رعایتها را بخواهید انجام بدهید، نیازی به عمل ندارد. یك نفر سركوچه یك تابلو زده فرض كنید كه نمی‌دانم حجامت و ختنه می‌شود، از این چیزها. حالا شما بلند شوید بیایید به این آقایی كه در این جا فقط بلد است تیغ بگیرد و بچّه‌ها را ختنه كند به این می‌خواهید بگویید كه آقا قلبم ناراحت است. می‌گوید بگیر بنشین همین الآن می‌خواهم تو را عمل كنم. همین الآن می‌خواهم عملت كنم. این چه برداشتی شما از این عمل می‌كنید؟ چه برداشتی می‌كنید؟ نمی‌گویید این دیوانه است! دیوانه است یا نیست؟! ما این را به برادران اهل تسنّن می‌گوییم. می‌گوییم رسول خدا در یك سال حتّی یك شب نماز تراویح را به جماعت خواند یا نخواند؟ ما حالا كاری به خوب بودن كار خلیفه دوم نداریم كه اصلًا كارش خوب است یا بد است؟ سؤال ما این است. خب نخواند. وقتی نخواند آیا این دلیل نمی‌شود حّداقل اگر نگوییم حرام است، اگر نگوییم حرام است، دلیل نمی‌شود بر این كه پیغمبر كاری كه در نزد او مرجوح بود این كار را انجام نداد. خب شما چرا كاری كه رسول خدا انجام نداده دارید به واسطه حرف فلان كس انجام می‌دهید؟ آیا

 شما دیوانه نیستید؟ عین همین حرف را من به او زدم. گفتم تو دیوانه نیستی؟ بلند شد رفت. این معنا معنای چیست؟ تفكّر ساعی است. این یك مورد و همه موارد. با نماز خواندن كار درست نمی‌شود. شما یك رباط هم درست كنی، كوكش كنی، بیست و چهار ساعت برای شما نماز می‌خواند و سجده می‌كند و ركوع به جا می‌آورد. با نماز از روی فكر كار درست می‌شود. با نماز از روی تفكّر صحیح كار درست انجام می‌شود. نه نماز ریایی، نه نمازهایی كه برای مقاصد خاص آن نمازها و اجتماعاتی كه هست، نمازی كه از روی فكر باشد. از روی نیت صادق و خالص باشد. آن نماز برای انسان فكر می‌آورد و آن نماز با تفكّر است. پس بنابراین معنای تفكّر ساعی این نیست كه بگیرد بنشیند و فكر كند. در همه امور عقل را به كار بیاندازد. در همه امور ببیند كدام بهتر است؟ كدام روش بهتر است؟ این انسان را به مطالب بالا می‌رساند. معنایش نشستن یك كنار و فكر كردن نیست.

 تلمیذ: راجع به دعای اللَهم عرّفنی نفسك فانك .. توضیح بفرمایید:

 استاد: خب این معنایش این است كه این ولایت ولی به واسطه همان ظهور تجلّی ذات است در آن نفس و تا انسان كیفیت ظهور تجلّی ذات را متوجّه نشود به ولایت ولی هم نمی‌تواند دسترسی پیدا كند. این خیلی مختصر.

 تلمیذ: راجع به فرج باطنی آقا امام زمان و راه رسیدن به مطلوب.

 استاد: كه اینها را بنده بارها عرض كردم و گفتم كه راه رسیدن به امام زمان عبارت است از عمل به دستورات ایشان خیلی ساده، نه كوه كندن می‌خواهد، نه فرض كنید كه كار شاق و خلاف می‌خواهد. آن چه كه مورد نظر حضرت است انجام بدهید به امام زمان علیه‌السّلام می‌رسید و در این مسئله هم شكّی نیست و از خداوند توفیق فهم و عمل به باورها را تقاضا می‌كنیم و انشاءاللَه كه در این زمینه دست ولایت و امامت پشتیبان و پشتوانه همه ما باشد.

1. سوره الحاقه (٦٩) آيات (٤٤ و ٤٥ و ٤٦) [↑](#footnote-ref-1)
2. ١- سوره الدّخان (٤٤) ايه (٤٩) [↑](#footnote-ref-2)